



خطابه سال نو

واتسلاو هاول



خطابه سال نو

واتسلاوهاول



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزشکده آنالاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

خطابه سال نو

New Year's Address to the Nation

نویسنده: واتسلاو هاول (Vaclav Havel)

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

عکس روی جلد: واتسلاو هاول اثر Lenke Szilagyi

© E-Collaborative for Civic Education 2018

Alkhour Alkhour

خطابه سال نو

روز یکم ژانویه ۱۹۹۰، واتسلاو هاول خطاب به مردم چکسلواکی و جهان سخن گفت. تنها سه روز قبل، دستگاه قانون گذاری کشور او را به ریاست جمهوری چکسلواکی برگزیده بود. تا بهار سال ۱۹۸۹ او به دلیل فعالیت های اعتراضی و مخالفت اش در زندان بود. رسیدن او به ریاست جمهوری، اوج دستاوردهای «انقلاب مخملی» چکسلواکی بود؛ شورشی صلح آمیز در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۸۹ که در آن مردم چکسلواکی از طریق راهپیمایی های عظیم، توقف کار و تظاهرات اعتراض آمیز، حاکمان کمونیست خود را مجبور به تسلیم کردند. از آن جا که به مدت بیش از چهار دهه مخالفت سیاسی غیرقانونی بود، هیچ حزب سیاسی سازمان یافته ای وجود نداشت و اندک شمار چهره های ملی مخالفی وجود داشتند. هاول مرد آن ساعات بود. به مدت چند هفته، او از چهره مخالف برجسته چکسلواکی به ریاست جمهوری کشور تبدیل شد.

چهل سال است که در چنین روزی از پیشینیان من تنها یک سخن را به اشکال مختلف شنیده اید: که چطور کشور ما رونق دارد و چطور میلیون ها تن فولاد تولید می کنیم، چه مردمان شاد و خوشبختی هستیم، چه اعتمادی به دولت مان داریم و چه چشم اندازهای درخشانی پیش روی ما ست.

گمان می کنم شما مرا برای این منصب پیشنهاد نکرده اید که من هم به شما دروغ بگویم. کشور ما رشد و رونق ندارد. قابلیت های عظیم خلاقانه و معنوی کشور ما به هدر

می‌رود. کل شاخه‌های صنعت ما محصولاتی تولید می‌کنند که برای هیچ کسی جالب نیست اما ما فاقد چیزهایی هستیم که به آن‌ها نیاز داریم. حکومت، که خود را حکومت کارگران می‌نامد، کارگران را تحقیر و استثمار می‌کند. اقتصاد منسوخ ما آن انرژی باقی‌مانده ما را به هدر می‌دهد. کشوری که روزگاری به سطح آموزش شهروندان‌اش مباحثات می‌کرد حالا آن‌قدر کم صرف آموزش و تحصیل می‌کند که رتبه ۱۷۲م را در جهان دارد. ما زمین‌ها، رودخانه‌ها و جنگل‌های مان را - که از نیاکان مان به ما رسیده‌اند - آلوده کرده‌ایم؛ ما اکنون آلوده‌ترین محیط زیست را در سراسر اروپا داریم. مردم کشور ما زودتر از اکثریت مردم کشورهای اروپایی می‌میرند.

اجازه بدهید مشاهده‌ای شخصی را با شما در میان بنهم: اخیرا که به براتیسلاوا پرواز می‌کردم، ضمن بحث‌های مختلف فرصت داشتم که از پنجره هواپیما به بیرون نگاه کنم. مجتمع‌های صنعتی کارخانه شیمیایی اسلاوفاک و پروژه مسکونی غول‌آسای پترزآلکا را درست پشت آن می‌دیدم. منظره برای من کافی بود تا بفهمم که دولتمردان و رهبران سیاسی ما دهه‌ها یا از پنجره هواپیماهای شان بیرون را ندیده بودند یا نخواسته بودند ببینند. هیچ مطالعه‌ای از آمار موجود نمی‌توانست سریع‌تر و بهتر مرا قادر سازد تا بفهمم خود را دچار چه وضعیتی کرده‌ایم.

اما همه این‌ها حتی مشکل اصلی نیست. بدترین چیز این است که ما در محیط اخلاقی آلوده‌ای زندگی می‌کنیم. ما اخلاقاً بیمار شده‌ایم چون عادت کرده‌ایم که چیزی را به زبان بیاوریم اما چیز دیگری فکر کنیم. ما یاد گرفته‌ایم که هر چیزی را باور کنیم، همدیگر را نادیده بگیریم و فقط به فکر خودمان باشیم. مفاهیمی مثل عشق، دوستی، شفقت، فروتنی یا بخشش عمق و ابعادشان را از دست داده‌اند؛ برای بسیاری از ماها، این‌ها چیزی جز اصطلاحات و تعبیری روان‌شناختی نیستند یا انگار نوعی مرده‌ریگ از گذشته باشند که در عصر کامپیوترها و فضاپیماها خنده‌دار به نظر می‌رسند. تنها اندکی از ما توانسته‌اند به صدای بلند بگویند که قدرت‌مداران نباید این قدر قدرت‌مند باشند که مزارع مخصوصی که غذای پاکیزه و با کیفیت بالا فقط برای قدرت‌مندان تولید می‌کنند، باید محصول‌شان را به مدارس، خانه‌های سرپرستی کودکان و بیمارستان‌ها بفرستند.

رژیم سابق، که مسلح به ایدئولوژی نخوت‌آمیز و نابردبار خود بود، آدمیان را به

ابزاری برای تولید و طبیعت را به وسیله‌ای برای تولید فرو کاسته بود. در نتیجه، به نفس گوهر آن‌ها و ارتباط متقابل آن‌ها حمله‌ور شده بود. این رژیم مردم مستعد و مستقل را به پیچ و مهره‌های ماشینی غول‌پیکر، پر سر و صدا و متعفن تبدیل کرده بود که هدف واقعی‌اش برای هیچ کسی روشن نیست. چنین ماشینی هیچ کاری نمی‌تواند بکند، جز این که بی‌وقفه خودش و همه پیچ و مهره‌های‌اش را به همراه خود، بفرساید.

وقتی از فضای آلوده اخلاقی حرف می‌زنم، فقط درباره مردمانی حرف نمی‌زنم که سبزیجات ارگانیک می‌خورند و از پنجره‌های هواپیماهای‌شان بیرون را نگاه نمی‌کنند؛ مقصودم همه ماهاست. ما به نظام تمامیت‌خواه خو گرفته‌ایم و آن را به عنوان واقعی‌ت تغییرناپذیر پذیرفته‌ایم و به این ترتیب به استمرار و تداوم آن کمک می‌کنیم. به عبارت دیگر، همه ما - هر چند به درجاتی مختلف - مسئول ایجاد این ماشین تمامیت‌خواهی هستیم. هیچ یک از ما فقط قربانی آن نیست؛ ما همه مسئول آن نیز هستیم.

چرا این حرف را می‌زنم؟ بسیار بی‌خردانه است که میراث اندوه‌بار چهل سال گذشته را چیزی بیگانه یا میراثی از خویشاوند دور ببینیم؛ درست بر عکس، ما باید این میراث را به عنوان چیزی که خود بر سر خود آورده‌ایم بپذیریم. اگر آن را به این شکل بپذیریم، در خواهیم یافت که وظیفه همه ما و فقط ما ست که کاری برای حل مشکل بکنیم. نمی‌توانیم رهبران قبلی را به خاطر همه چیز ملامت کنیم - نه فقط به خاطر این که نادرست است بلکه به این خاطر که می‌تواند حس وظیفه‌شناسی ما و تکلیف ما برای اقدام مستقل، آزادانه، عاقلانه و سریع را نیز تضعیف کند. اشتباه نکنیم؛ حتی بهترین دولت جهان، بهترین پارلمان و بهترین رئیس‌جمهور هم نمی‌توانند به تنهایی کار زیادی بکنند. به هر تقدیر، خطاست که تنها از آن‌ها انتظار علاج داشته باشیم. آزادی و دموکراسی، بالاخره، مستلزم این است که هر فردی در آن مشارکت کند و به این ترتیب مسئولیت را مشترکاً به دوش بگیرد.

اگر این نکته را درک کنیم، آن وقت همه آن هول و هراسی که دموکراسی جدید چکسلواکی به ارث برده است چنان هول‌ناک به نظر نخواهد رسید. اگر این را درک کنیم، امید به دل‌های ما باز خواهد گشت.

در تلاش برای حل مسائلی که دغدغه مشترک است، چیزی داریم که بر پایه آن سازندگی را آغاز کنیم. گذشته اخیر، و به طور خاص، شش هفته‌ی گذشته‌ی

انقلاب مسالمت آمیز ما، قابلیت عظیم انسانی، اخلاقی و معنوی را نشان داده است؛ فرهنگی مدنی که در جامعه ما زیر نقاب رکود به خواب رفته بود. هر وقت کسی با جزمیت ادعا کرده است که ما چنین و چنان بودیم، من همیشه مخالفت کرده‌ام که جامعه مخلوقی رازآمیز است و عاقلانه نیست که به آن چهره‌ای که [جامعه] تصمیم می‌گیرد به شما نشان دهد، اعتماد کنید. خوشحال‌ام که اشتباه نکرده بودم. مردم اطراف جهان حیران بودند که چطور این مردمان بی‌رمق، تحقیر شده و تلخ و طعنه‌گوی چکسلواکی، که به نظر می‌رسید به هیچ چیزی باور ندارند، این قدرت را پیدا کردند که نظام تمامیت‌خواه را ظرف چند هفته براندازند و این کار را نجیبانه و با مسالمت انجام دهند. و بیایید بپرسیم: این جوانانی که هرگز نظام دیگری را نشناخته بودند آن اشتیاق به حقیقت، عشق به آزادی اندیشه، تخیل سیاسی‌شان، شهامت مدنی‌شان و حزم و احتیاط مدنی‌شان را از کجا یافته بودند؟ چطور ممکن است که این همه مردم بلافاصله دریابند که چه کاری باید بکنند؛ بدون این که کسی به آن‌ها توصیه‌ای بکند یا دستورالعملی بدهد؟

فکر می‌کنم دو دلیل اصلی وجود دارد: اول از همه، مردم هرگز صرفاً محصول جهان بیرونی نیستند؛ آن‌ها همیشه قادرند به چیزی برتر پاسخ بدهند - هر اندازه هم که جهان بیرونی به نحوی قاعده‌مند بکوشد که آن توانایی را از میان بردارد. دوم این که سنت‌های انسان‌گرایانه و دموکراتیک، که این همه حرف و حدیث بیهوده درباره‌شان می‌زنند، بالاخره در ناخودآگاه ملت‌های ما و اقلیت‌های ملی ما به خواب رفته بودند. این سنت‌ها بی‌سر و صدا از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شدند تا هر یک از ما بتواند آن‌ها را در زمان درست کشف کند و تبدیل به عمل کند.

البته باید برای آزادی فعلی‌مان هزینه می‌دادیم. بسیاری از شهروندان در دهه ۱۹۵۰ در زندان جان دادند. بسیاری اعدام شدند. زندگی هزاران انسان نابود شد. صدها هزار انسان مستعد ناگزیر به ترک کشور شدند. آن‌ها که از شرف و آبروی کشور در طی جنگ جهانی دوم دفاع کرده بودند، آن‌ها که در برابر حاکمیت تمامیت‌خواه شوریده بودند، آن‌ها که فقط توانسته بودند خودشان باقی بمانند و آزادانه فکر کنند، همه آزار و اذیت دیدند. ما نباید هیچ کدام از آن‌هایی را که برای آزادی امروز ما به نوعی هزینه دادند فراموش کنیم. دادگاه‌های مستقل باید تقصیرات احتمالی همه کسانی را که مسئول این اذیت

و آزار بودند بررسی کنند تا تمامی حقیقت درباره گذشته اخیر ما به طور کامل افشا شود.

همچنین باید به یاد داشته باشیم که کشورهای دیگر هزینه حتی سنگین تری برای آزادی فعلی‌شان داده‌اند و آن‌ها غیرمستقیم برای ما هم هزینه داده‌اند. رودهای خونی که در مجارستان، هلند و آلمان جاری شده بود و در زمانی نه چندان دور به شکلی هول‌ناک در رومانی هم رخ داده بود و دریای خونی که کشورهای اتحاد شوروی ریختند، این‌ها نباید فراموش شوند؛ چون همه رنج و دردهای بشری به یکایک انسان‌ها ربط دارد. اما ایثار این مردمان نباید فراموش شود چون رنج و درد آن‌ها پیشینه غم‌انگیز آزادی نوظافته ما و رهایی تدریجی کشورهای بلوک شوروی است. بدون تغییرات در اتحاد شوروی، لهستان، مجارستان و آلمان شرقی، آنچه این‌جا رخ داد به سختی ممکن بود اتفاق بیفتد و یقیناً به این شکل آرام و صلح‌آمیز اتفاق نمی‌افتاد.

این‌که ما از شرایط بهینه بین‌المللی برخوردار بودیم به این معنا نیست که کسی مستقیماً در هفته‌های اخیر از ما حمایت کرده بود. در واقع صدها سال هر دو ملت ما بدون اتکا به کمک کشورهای قدرت‌مند سرشان را بالا گرفته بودند. به نظرم می‌رسد که این سرمایه اخلاقی عظیمی برای لحظه فعلی است. این لحظه در خود بذر امیدی را دارد که در آینده، ما دیگر از عقده‌های کسانی که مدیون دیگری بودند رنج نخواهیم برد. اکنون تماماً بر عهده ما ست که وعده این لحظه محقق شود و کرامت نفس مدنی، ملی و سیاسی ما احیا شود یا نه.

کرامت نفس، غرور نیست. درست بر عکس؛ فقط شخص یا ملتی که از کرامت نفس برخوردار است، به بهترین معنای کلمه، می‌تواند به دیگران گوش فرادهد و در عین حال آن‌ها را برابر با خودش قبول کند، دشمنان‌اش را ببخشد و در عین حال تاوان گناهان خودش را هم بدهد. بیايید در باهمستان‌های خود این نوع از کرامت نفس را برانگیزانیم؛ بیايید رفتار کشور ما در صحنه بین‌المللی نشان از این نوع کرامت نفس داشته باشد. تنها در چنین حالتی است که اعتماد به نفس مان را، احترام مان به یکدیگر و احترام مان به ملت‌های دیگر را بازسازی خواهیم کرد.

حکومت ما دیگر هرگز نباید ضمیمه یا خویشاوند فقیر هیچ حکومت دیگری باشد. هرچند درست است که ما باید بسیاری چیزها را از کشورهای دیگر قبول کنیم و یاد بگیریم، این کار را باید به عنوان شریکی برابر انجام دهیم که خودش

نیز چیزی برای عرضه کردن دارد.

اولین رئیس جمهور ما، ت. گ. ماساریک نوشته است: «مسیح، نه قیصر.» به این ترتیب، او به دنبال فیلسوفان ما، چلشیتسکی و کومنیوس رفته بود. جسارت می‌کنم که بگویم ما حتی این فرصت را داریم که این فکر را به خارج منتشر کنیم و عنصر تازه‌ای را وارد سیاست اروپایی و جهانی کنیم. کشور ما، اگر این همان چیزی باشد که بخواهیم، اکنون می‌تواند برای همیشه عشق، تفاهم و قدرت روح و اندیشه را بتاباند. دقیقاً همین درخشش است که می‌توانیم به عنوان سهم خود در سیاست بین‌المللی عرضه کنیم.

ماساریک پایه سیاست‌اش را بر اخلاق نهاده بود. بیایید - در عصری تازه و به شکلی تازه - این تصور از سیاست را بازسازی کنیم. بیایید به خودمان و به دیگران یاد بدهیم که سیاست باید از میل به مشارکت در جامعه جان بگیرد، نه از نیاز به تقلب یا تجاوز به جامعه. بیایید به خودمان و دیگران یاد بدهیم که سیاست نه تنها می‌تواند هنر امر ممکن باشد - به ویژه اگر به معنای حدسیات، محاسبات، دسیسه‌ها، معامله‌های پنهانی و مانورهای عمل‌گرایانه باشد - بلکه می‌تواند هنر امر غیرممکن نیز باشد؛ مثل هنر بهبود خودمان و جهان.

ما کشوری کوچک هستیم، اما زمانی ما در چهارراه معنوی اروپا واقع بودیم. آیا هیچ دلیلی وجود دارد که نتوانیم آن امتیاز را دوباره کسب کنیم؟ آیا این راهی برای ادای دین به کسانی نیست که به کمک‌شان نیاز خواهیم داشت؟ مافیای خانگی ما - آن‌ها که از پنجره‌های هواپیماهای‌شان بیرون را نگاه نمی‌کنند و گوشت خوک‌های پروار خاص را می‌خورند - هنوز در میان ما جا خوش کرده‌اند و گه‌گاه آب را گل‌آلود می‌کنند، ولی این‌ها دیگر دشمن اصلی ما نیستند؛ مافیای بین‌المللی، که این مافیا هنوز بخشی از آن است، کم‌تر از این‌ها دشمن ماست. امروزه دشمن اصلی ما، عادت‌های بد خود ما ست: بی‌تفاوتی به خیر و مصلحت عمومی، غرور، جاه‌طلبی شخصی، خودخواهی و حسادت. مبارزه اصلی باید با این دشمنان باشد.

انتخابات آزاد و یک مبارزه انتخاباتی پیش روی ما ست. بیایید اجازه ندهیم که این مبارزه چهره پاکیزه انقلاب نرم‌خوی ما را بیالاید. بیایید اجازه ندهیم که همدلی جهان، که به این سرعت به دست‌اش آوردیم، به همان سرعت با از راه رسیدن کشمکش‌ها بر سر قدرت از دست برود. بیایید نگذاریم امیال خودپرستانه بار دیگر زیر نقاب شریف میل به خدمت به مصلحت و خیر عمومی

سر بر آورد. واقعا مهم نیست کدام حزب، مقام یا گروه در انتخابات پیروز شود؛ مهم این است که برندگان، بهترین‌های ما - به معنای اخلاقی، مدنی، سیاسی و حرفه‌ای - باشند، فارغ از تعلقات سیاسی فرد برنده. سیاست‌ها و اعتبار و حیثیت کشور ما بستگی به شخصیت‌هایی خواهد داشت که برمی‌گزینیم و بعدا برای نهادهای نمایندگی مان انتخاب می‌کنیم.

هم‌وطنان عزیزم!

سه روز پیش، نایبان شورای فدرال، که اراده شما را بیان می‌کنند، مرا به عنوان رئیس جمهوری انتخاب کردند. در نتیجه، شما به حق انتظار دارید که من از وظایفی که به عنوان رئیس جمهور پیش روی خود می‌بینم یاد کنم. نخستین وظیفه این است که از تمام قدرت و نفوذم استفاده کنم تا اطمینان حاصل کنم که به زودی صندوق‌های رأی را برای انتخابات آزاد به مرحله‌ای بالاتر ببریم و مسیر ما به سوی این اتفاق تاریخی مسیری با عزت و مسالمت‌آمیز باشد.

وظیفه دوم من این است که تضمین کنم به عنوان دو ملت حقیقتا حاکم بر خویشتن، به این انتخابات نزدیک شویم که به طور متقابل به منافع، هویت ملی، سنت‌های دینی و نمادهای شان احترام بگذارند. به عنوان یک نفر چک - که سوگند ریاست جمهوری را پیش روی یک نفر اسلواک برجسته، که شخصا به من نزدیک است، ادا کرده‌ام - با علم به تجربه‌های تلخ مختلفی که اسلواک‌ها در گذشته از سر گذرانده‌اند، احساس تکلیف ویژه‌ای می‌کنم که دقت کنم منافع ملت اسلواک حرمت ببیند و راه رسیدن به هیچ منصب دولتی، از جمله بالاترین منصب، هرگز در آینده به روی هیچ اسلواکی مسدود نباشد.

سومین وظیفه من این است که هر کاری را که در قدرت‌ام هست برای بهبود وضع کودکان، سالخورده‌گان، زنان، بیماران، اقلیت‌های ملی و همه شهروندانی که به هر دلیلی وضع‌شان بدتر از دیگران است انجام دهم. بهترین غذا یا بیمارستان‌ها دیگر نباید ملک طلق قدرت‌مداران باشد؛ این‌ها باید ابتدا در اختیار کسانی قرار بگیرند که بیش از همه به آن‌ها نیاز دارند.

واتسلاو هاول، معترض و نمایشنامه‌نویس برجسته چکسلواکی، چهره کلیدی «انقلاب مخملی» سال ۱۹۸۹ بود. او ابتدا شخصیتی بود که جنبش مخالفان را متحد کرد و سپس

نامزد موفق ریاست جمهوری شد.

به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، می‌خواهم اطمینان حاصل کنم که توانایی دفاعی کشور ما دیگر بهانه‌ای برای هیچ کسی نباشد که برنامه‌های صلح از جمله کاهش خدمت نظامی، برقراری خدمت نظامی جایگزین و انسانی کردن کلی زندگی نظامی را به اخلال بکشاند.

در کشور ما زندانیان بسیاری هستند که به خاطر جرایمی جدی محکوم شده‌اند و اکنون مجازات‌اش را می‌بینند، اما به رغم حسن نیت تحقیق‌کنندگان، قضات و بالاتر از همه وکلای مدافع، این‌ها ناگزیر به تحمل آیین دادرسی منحنطی شده‌اند که حقوق‌شان را محدود کرده بود. حالا این‌ها در زندان‌هایی زندگی می‌کنند که به جای این که تلاش کنند خصلت‌های بهتری را - که در درون هر انسانی هست - بیدار کنند، مردمان را تحقیر می‌کنند و جسم و روان آن‌ها را نابود می‌کند. نظر به این واقعیت، تصمیم گرفته‌ام که یک عفو نسبتاً گسترده را اعلام کنم. از زندانیان می‌خواهم که درک کنند صدمه‌ای که چهل سال بازجویی‌ها، محاکمه‌ها و حبس‌های ناعادلانه وارد کرده است، یک‌شبه ترمیم نمی‌شود و تمام این تغییراتی که به سرعت تمهید می‌شوند با تمام این احوال نیازمند زمان است. زندانیان با شورش کردن نه به جامعه کمک می‌کنند و نه به خودشان. همچنین از عموم مردم می‌خواهم که از زندانیان پس از آزادی‌شان نهراسند، زندگی آن‌ها را دشوار نکنند و با روحیه‌ای مسیحی به آن‌ها کمک کنند تا آن چیزی را که زندان به یافتن‌اش کمک نکرده است، در درون خود پیدا کنند؛ توانایی پشیمانی و میل به زیستن حیاتی درست کارانه.

وظیفه افتخارآمیز من این است که حاکمیت کشورمان را در جهان تقویت کنم. خوشحال خواهم شد اگر کشورهای دیگر به خاطر نشان‌دادن تفاهم، تحمل و عشق به صلح به ما احترام بگذارند. خوشحال می‌شوم اگر پاپ ژان پل دوم و دلایی لامای تبت پیش از انتخابات، حتی برای یک روز هم که شده، به دیدار از کشور ما بیایند. خوشحال می‌شوم اگر روابط دوستانه با همه کشورها تقویت شود. خوشحال می‌شوم اگر بتوانیم پیش از انتخابات روابط دیپلماتیک با اتریکان و اسرائیل برقرار کنیم. همچنین فردا در دیدار کوتاه‌ام از کشورهای همسایه نزدیک، از جمله جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان، در صلح مشارکت خواهم کرد. و همسایگان دیگرمان لهستان،

مجارستان و اتریش را فراموش نخواهم کرد. در پایان می‌خواهم بگویم که می‌خواهم رئیس جمهوری باشم که کم‌تر حرف بزند و بیش‌تر کار کند. رئیس جمهوری باشم که نه تنها از پنجره هواپیمای‌اش بیرون را نگاه کند بلکه همیشه در میان هم‌وطنان‌اش باشد و به دقت و توجه به آن‌ها گوش بدهد.

ممکن است پرسید رویای چه نوع جمهوری‌ای را دارم. بگذارید جواب بدهم: من رویای یک جمهوری را دارم که مستقل، آزاد و دموکراتیک باشد؛ یک جمهوری با رفاه اقتصادی و در عین حال عدالت اجتماعی؛ یک جمهوری انسانی که به فرد خدمت کند و در نتیجه امید داشته باشد که فرد هم به نوبه خود خدمت کند و یک جمهوری از مردمانی که گرد هم آمده باشند، چون بدون چنین مردمانی محال است هیچ یک از مشکلات ما حل شوند — چه این مشکلات انسانی باشند و چه اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی یا سیاسی.

برجسته‌ترین سلف من، در ابتدای نخستین سخنرانی‌اش نقل قولی از کومنیوس [معلم بزرگ قرن هفدهمی چک] آورده بود. اجازه بدهید نخستین سخنرانی‌ام را با بیان خودم از همان عبارت به پایان ببرم: مردم من! دولت شما به شما بازگشته است!

